

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء

سال بیست و دوم، دوره جدید، شماره ۱۵، پیاپی ۱۰۳، پاییز ۱۳۹۱

اشکانیان و مسئله استقلال هیرکانیا

حمید کاویانی پویا^۱

ماریا داغمه چی^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۶

تاریخ تصویب: ۹۱/۱۱/۱۵

چکیده

اشکانیان، به‌منزله دولتی با نظام ملوک‌الطوایفی که نزدیک به پنج سده در ایران عهد باستان حکمرانی و طولانی‌ترین حکومت ایران باستان را به‌نام خویش ثبت کرد، در نظام سیاسی و حکومتی خود دارای ویژگی متمایزی در مقایسه با حکومت‌های هخامنشی، سلوکی و ساسانی بود. البته، برخی از این ویژگی‌ها وام‌دار و میراث‌دار حکومت‌های پیشین و برخی نیز ویژه زمامداری آنان بود. در این بین، براساس نظام فئودالیت اشکانی، برخی ساتراپ‌ها یا ایالات با نظارت مستقیم حکومت مرکزی اداره می‌شدند، برخی در امور داخلی خودمختار بودند و برخی نیز «متحد» این حکومت به‌شمار می‌آمدند. بنابراین، شاهنشاهی پارتیان، علاوه بر شهرها، تعدادی از پادشاهی‌های نیمه‌مستقل کوچک و ساتراپ‌ها (استان‌ها) را نیز دربر می‌گرفت که از حقوق «هم‌پیمانان» برخوردار بودند. با این حال، تمامی ایالات و استان‌های دوران اشکانی وضعیتی یکسان و تعریف‌شده - به‌منزله

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید باهنر کرمان Pooya1696@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد باستان‌شناسی

ایالت‌های کاملاً مطیع، نیمه‌مستقل / پولیس و یا هم‌پیمان - نداشتند و برخی از این ایالات همواره در صدد قدرت‌یابی و دستیابی به موقعیتی برتر در جایگاه ایالتی مستقل و یا در زمره هم‌پیمانان (و گاه مستقل از حکومت مرکزی) بودند. هیرکانیا به مثابه ساتراپی بسیار مهم - که نه تنها حامی برخی از شاهنشاهان اشکانی در مواقع بحرانی بود، بلکه دست‌کم تا سده نخست میلادی از تختگاه‌های مهم و ارزشمند و از جنبه سیاسی و استراتژیک، استان مهم اشکانیان به‌شمار می‌رفت - نمونه‌ای از این ایالات بود. این ایالت با دردهایی که برای اشکانیان ایجاد کرد، در مواقعی مهم از عوامل بحران‌ساز و اغتشاش‌برانگیز بود و هرگاه اوضاع سیاسی پیچیده و بغرنجی پیش می‌آمد، گرایش جدایی‌خواهانه در پیش می‌گرفت؛ به گونه‌ای که این گرایش‌ها و بحران‌زایی حاصل از آن، سبب شده است برخی پژوهشگران این ایالت را مستقل از دولت پارتیان، با اهداف و سیاست‌های کاملاً مخالف با دولت مرکزی و مجزا از آن، قلمداد کنند. این مقاله می‌کوشد این موضوع را بررسی کند و جوانب گوناگون آن را بکاود.

واژه‌های کلیدی: اشکانیان، هیرکانی، روم، استقلال‌طلبی، کوشانی.

مقدمه

در دوره اشکانی، جنگ‌های ایران و روم آغاز شد. نتیجه مهم فرمانروایی اشکانیان، رهایی کشور ایران از سلطه همه‌جانبه یونان و تداوم ایران‌گرایی عصر هخامنشی در دوران اشکانی بود. همچنین خیزش اشکانیان و تشکیل حکومت توسط آنان، سبب حفظ تمدن ایران از تهاجمات ویرانگر طوایف مرزهای شرقی و نیز حفظ تمامیت ایران در مقابل تجاوز خزنده روم به سمت شرق بود. در هر سه مورد، مساعی آنان اهمیت چشمگیری برای تاریخ ایران داشت. در این بین، تلاش برای

مطیع ساختن مدعیان قدرت، حفظ حکومت و جنگ‌های فرساینده با روم عامل مهمی در ایجاد ناخرسندی‌هایی بین طبقات جامعه شد.

افزون بر این، نظام ملوک‌الطوایفی (استان‌مداری) که سبب فقدان تمرکز در قدرت بود، اختلافات خانوادگی که همین متمرکز نبودن آن را مخاطره‌آمیزتر می‌کرد و نیز مخالفت موبدان زرتشتی با سیاست تسامح و اغماض دینی اشکانیان، از عوامل انحطاط دولت اشکانیان بود. این دو عامل، یعنی نبود تمرکز دولتی و فقدان انحصارطلبی دینی و سیاست آزاد مذهبی، مهم‌ترین تمایزهای بین دولت اشکانی و حکومت آتی ایرانی، یعنی ساسانیان، بود. البته، در این بین، استقلال‌طلبی ایالات و تکاپو برای دریافت امتیازات حکومتی توسط ملوک‌الطوایفی، از اسباب عمده تضعیف دولت اشکانی و اغتشاش و ناآرامی در ایران شهر بود. در واقع، شاهان ایالات تا هنگامی در مقابل شاهنشاه اشکانی مطیع بودند که قدرت خویش را نازل‌تر از وی می‌دیدند؛ در غیر این صورت، برای کسب امتیازات بیشتر برای خود و ایالت تحت فرمان خویش با شاهنشاهان اشکانی و دیگر شاهان و خاوندنشین‌ها درگیر می‌شدند و گاه این جدال برای کسب قدرت تا سده‌ها دولت اشکانی را به خود مشغول می‌کرد و در امور داخلی و خارجی با بحران روبه‌رو می‌ساخت. موقعیت این پادشاهی‌ها و خاوندنشین‌ها در دستگاه دولتی پارتیان در برخی دوره‌ها چندان مستقل بود که گاه سرنوشت تاج و تخت پارتیان به جهت‌گیری سیاسی این فرمانروایان و یا حمایت آنان از شاهنشاه اشکانی بستگی می‌یافت.

ایالت هیرکانی از مهم‌ترین این ایالات بود که دست کم سه سده با استقلال‌طلبی و ایجاد ارتباط با دُول شرق و غرب، برای اشکانیان بحران آفرید. تا امروز، اغتشاش‌زایی و استقلال‌طلبی هیرکانیا در تاریخ این دولت مسئله‌ای مبهم باقی مانده است؛ به طوری که مورخان کلاسیک و پس از آن، پژوهشگران و باستان‌شناسان هریک در این باره گمانه‌زنی‌هایی کرده‌اند. در این مقاله، با استفاده از متون کلاسیک و تحقیقات معاصر و دستاوردهای باستان‌شناسان، به دنبال حل این مسئله‌ایم.

۱. هیرکانیا در عصر حاکمیت سلوکیان

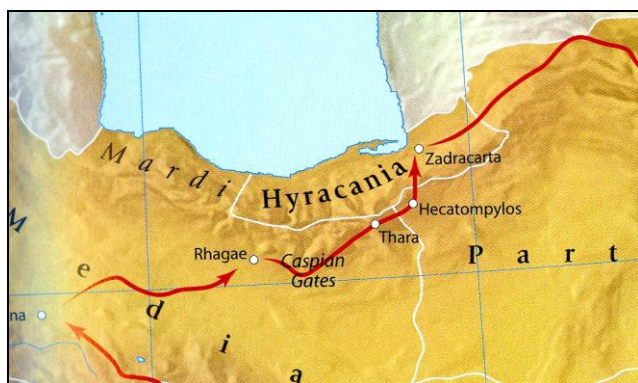
اکثر ساتراپ‌های هخامنشیان پس از فتوحات اسکندر، حاکمیت او و سپس میراث‌داران وی، سلوکیان را پذیرفتند و به دست حکمرانان گماشته ایشان اداره شدند. با این حال، برخی ساتراپی‌ها و ایالات با ازبین رفتن دولت مرکزی هخامنشیان، درصدد دستیابی به استقلال و یا کوشش برای کسب امتیازاتی بودند و با توجه به استعدادهای طبیعی، اجتماعی و گاه سیاسی خود، برای قدرت‌های موجود (سلوکیان و سپس اشکانیان) مشکلات عدیده‌ای ایجاد کردند. در این میان، فعالیت ساتراپ‌های ایالات شمالی، به‌ویژه هیرکانیا که در پایان عصر هخامنشی نیز به‌دنبال استقلال و خودمختاری بود، از سایر ایالات چشمگیرتر به‌شمار می‌رفت.

شواهد و قراین کافی از تصرف این خطه در دست مقدونیان، که بر بحران‌های موجود در عصر واپسین شه‌ریاران هخامنشی نیز افزوده بود، موجود است. در واقع، هیرکانیا در دوران هخامنشی افزون‌بر موقعیت مطلوب اقتصادی، که آن را برای استقلال از دولت هخامنشی و سوسه می‌کرد، از نیروی نظامی برجسته‌ای نیز برخوردار بود. این نیروی نظامی که توانسته بود در مقابل داریوش دوم و اردشیر دوم بایستد، پس از زوال هخامنشیان، با تهاجم مقدونیان روبه‌رو شد و بنا بر گزارش استفانوس بیزانسی، اسکندر ۱۲ هزار سرباز علیه این ایالت بسیج کرد (Thomas, 1906: 462). در واقع، تعقیب و گریز داریوش سوم، اسکندر را به این خطه کشاند و او که از دستگیری داریوش در بیابان‌های پارت مطمئن بود، در همدان، پارمینون^۱ را مأمور تصرف کادوسیه و هیرکانی کرد و خود به سمت پارت رفت. اسکندر که گویا تا حدودی از نیروی مستقر در ساتراپ‌های شمالی ایران و موقعیت استراتژیک این منطقه آگاه شده بود، برای کامیابی در تصرف این خطه، سه دسته از نیروهای خود را به هیرکانی فرستاد و خود نیز - به عقیده برخی مورخان - در رأس سپاهیان در این لشکرکشی مهم شرکت کرد (Robinson, 1945: 422) و به سرعت، پس از ورود موفق خود به هیرکانی، تصرف آخرین منطقه شرقی (ماردها) را هدف بعدی خود قرار داد (Seibert, 1985: 117).

1. Parmenio

به گفته پلوتارک، اسکندر می‌ترسید که خیلی از مقدونیان به دلیل خستگی ناشی از طولانی شدن لشکرکشی، توانایی نداشته باشند. بنابراین، بخش بزرگی از ارتش را باقی گذاشت و با ارتشی متشکل از ۲۰ هزار پیاده و ۳۰ هزار سوار وارد هیرکانی شد. او مردان شجاعی انتخاب کرد و به راه خود ادامه داد. بعد از آن، او بیش‌تر از هر کس خود را با روش‌های آسیایی هماهنگ و، در عین حال، آن‌ها را نیز به پذیرش برخی سبک‌های مقدونی راضی کرد (Plutarch, 1841: 288).

اسکندر در راه هیرکانی در نزدیکی شهری به نام «هکاتوم پلیس» اردو زد و بعد از کسب اطلاعات درباره منطقه موردنظر، همراه با سپاهیان به هیرکانیا وارد شد و تمامی شهرهایی را که در آنجا یافت می‌شد تا دریایی به نام کاسپین (که برخی آن را هیرکانی نیز می‌نامند)، به تصرف خویش درآورد (Diodorus of Sicily, 1963: 333). در واقع، اسکندر با ارتش قوی و دیپلماسی موثر خود توانست به پارس، پارت، باختر، تپوری، هیرکانی، آراخوزیا، سغد و... دست یابد و تمامی این سرزمین‌ها را مطیع خود سازد (Appian, 1955: 209).



تصویر ۱: موقعیت هیرکانیا در مسیر لشکرکشی اسکندر، براساس گفته‌های مورخان کلاسیک (Barnes, 2007: 55)

صرف نظر از گریز آخرین شهریار هخامنشی که موجب کشیده شدن پای اسکندریان به سمت ساتراپ‌های شمالی و شمال‌شرقی ایران شد، دلایل مختلفی نشان می‌دهد که اسکندر خود را مجبور به تصرف هیرکانی می‌دیده است: نخست، به منظور دستگیری بسوس، والی بلخ، و دیگر، وجود مزدوران یونانی در هیرکانی و همچنین برخورداری آن از یک موقعیت استراتژیک که

سربازان یونانی را از پشت محافظت می‌کرد و برای آن‌ها در این سرزمین حاصل‌خیز آب و غذا فراهم می‌آورد (Vogelsong, 1992: 224). به‌علاوه، همین موقعیت استراتژیک هیرکانی اقتضا می‌کرد که اسکندر وارد این ایالت شود؛ زیرا جاده‌ی شاهی با عبور از کوه‌های البرز، از هکاتوم پلیس به زادراکرتا، اقامتگاه سلطنتی در هیرکانیا، می‌رسید و این مسیر برای رسیدن به هرات راهی کوتاه‌تر بود. بنابراین، اسکندر به‌همراه سربازانش به منظور دستگیری فراریان بسوس، از این راه عبور کرد (Brodersen, 2000: 20).

به هر حال، پس از فتح پرمشقت هیرکانی به‌دست اسکندر، وی در زادراکرتا- بزرگ‌ترین شهر هیرکانیا- که دارای کاخی باشکوه بود، پانزده روز اردو زد (Arrian, 1954: 309) و در اینجا، فراتافرنس، ساتراپ پارت، هیرکانی و سران بسیاری از قبایل که در همسایگی هیرکانیا قرار داشتند و نیز فرماندهان پارسی که از داریوش فرار کرده بودند، به‌نزد اسکندر آمدند و خود را تسلیم او کردند (Ibid: 303).

بنابر گزارش آریان، اسکندر آمیناسپس^۱، فردی پارسی که در لشکرکشی اسکندر به مصر همراه او بود، را به ساتراپی پارت و هیرکانی گماشت و تله‌پلموس^۲، پسر پیتوفانس^۳، را به مقام ناظر وی در پارت و هیرکانی منصوب کرد (Ibid: 299). اما بعد از مدت کوتاهی، اسکندر ساتراپ سابق پارت و هیرکانی، فراتافرنه^۴، را که بعد از مرگ داریوش سوم خود را تسلیم اسکندر کرد، در مقام قبلی خود باقی گذاشت و آمیناسپس را برکنار کرد (Frye, 1984: 141). به هر حال، هرچند ساتراپ هیرکانیا که برای اسکندر از موقعیت برجسته‌ای برخوردار بود، بدین منوال نماند و یکی پس از دیگری ساتراپ‌هایی بر این منطقه حکم راندند^۵، اما پس از اسکندر، سلوکیان نتوانستند

1. Amminaspes
2. Tlepolemus
3. Pythophanes
4. Phrataphernes

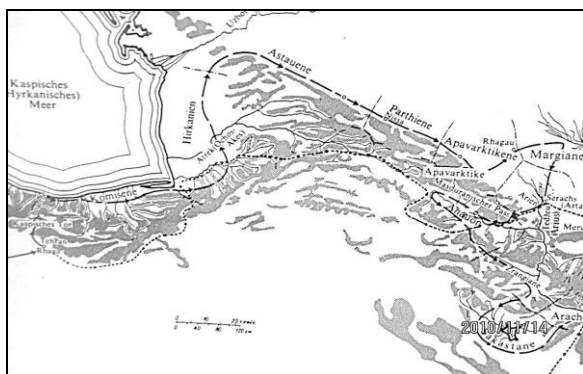
۵. بعد از مرگ فراتافرنه، «به‌موجب معاهده‌ی تری پارادیسوس در سال ۳۲۱ ق.م. شخصی یونانی به‌نام فیلیپوس (Philippus) از باکتریا به ایالت پارت مأمور شده است. در سال ۳۱۸ ق.م. پیتون (Python)، ساتراپ ماد، ناحیه‌ی پارتیا را تسخیر کرد و به ایالت خود منضم ساخت. او فیلیپوس مذکور را از کار برکنار کرد و برادرش، اداموس، را به جای او گماشت.» (Debeviöse, 1968: 7-8).

سلطه بدون معارض و مستقیمی بر پارت و هیرکانی داشته باشند و به قول استرابون، «مقدونیان اندک زمانی بر آنجا فرمان راندند؛ زیرا چنان سرگرم جنگ بودند که نتوانستند به متصرفات دوردست خویش رسیدگی کنند.» (Edson, 1958: 158).

با این حال، گرچه از سرزمین‌های پارت و هیرکانیه، در مقایسه با دیگر مناطق یونانی‌نشین در ایران عصر سلوکی، کمتر گزارش شده است (خدادایان، ۱۳۸۰: ۱۱۱) و باینکه هیچ مدرک علمی و هیچ کشفی از سایت‌های یونانی-هلنی در این ناحیه وجود ندارد (Sherwin-White & Kuhrt, 1993: 28)، شواهدی بر این نکته اذعان دارند که سلوکیان بر این نواحی و ایالات سلطه داشته‌اند؛ به گونه‌ای که از طریق تقسیم نامه‌های بابل در سال ۳۲۳ و ۳۳۱ ق.م. در تری پارادیسوس و در سال ۳۱۵ ق.م. در پرسپولیس، چنین برمی‌آید که پارت و هیرکانی یکی از دوازده ساتراپ‌نشین علیا در دوره سلوکی بوده‌اند (Gutschmid, 1973: 20). بنابراین، نمی‌توان این ساتراپی را در عصر سلوکی مستقل از این حکومت دانست؛ زیرا وجود کتیبه یونانی به دست آمده از هیرکانی، بیانگر حضور دولت سلوکی و احتمالاً کلنی‌های سلوکی در این ایالت است. حضور یونانیان در این منطقه قبل از اشغال این ناحیه به دست مقدونیان، نیز گزارش شده است؛ به گونه‌ای که بنا به گفته پولیبیوس (در عصر هخامنشی) قلمرو یونانیان در این منطقه در شهر سرنیکس بوده است که بعدها، اهالی آن در خلال حمله آنتیوخوس سوم به دست پارتیان قتل عام شدند.^۱

سال شمار تاریخ سلوکیان نشان می‌دهد که در سال ۳۱۶ ق.م. سرزمین پارت به باکتريا پیوست و هردوی آن‌ها دارای یک فرمانروا به نام استاسانور^۲ شدند. از سال ۳۰۶ ق.م.، پارت دست‌نشانده سلوکی به شمار می‌رفت و تا زمان آنتیوخوس دوم، از ایالات دولت سلوکی بود (مشکور، ۱۳۵۰: ۱۰۶). سپس، پارت و هیرکانی در اواخر دوره سلوکی، بار دیگر یک ساتراپی تشکیل دادند (Bivara, 1993: 24).

۱. شهرهای هیرکانی که استرابون به آن‌ها اشاره کرد، نام بومی دارند، ولی نام شهرهای تاپه و سرنیکس مثل هکاتوم پلیس در پارت، یونانی است. (Altheim & Stiehl, 1970: 322). سرنیکس، باینکه ساکنانی یونانی را در خود جای داده بود، شهری یونانی به شمار نمی‌رفت. (Ibid: 452). در باره ارجاع پولیبیوس به یک بازیلیون ساتراپ سلوکی در این ناحیه ر.ک به: Sherwin-White & Kuhrt, 1993: 82.



تصویر ۲: موقعیت هیرکانی براساس گزارش ایزودور خاراکی (Khlopin, 1977: 118).

۲. اشکانیان و مسئله استقلال هیرکانیا

اشکانیان به یاری و پشتیبانی بزرگانی که مانند خود آن‌ها از تیره ایرانی داهه بودند، با سربازگیری و لشکرکشی، نخست بر بخش پارت چیره شدند و پس از آن، به گشودن سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی تازه‌ای به وجود آوردند و بار دیگر آداب و آیین هخامنشی و ایرانی را رواج دادند. بنابراین، قدرت ابتدا از شرق و شمال شرقی (بین رود سیحون و جیحون) به سوی شمال و نواحی بین دریای مازندران و آرال جابه‌جا شد و سپس با تسلط بر پارت و نواحی غربی این ایالت، به طرف غرب پیشروی کرد.

در این بین، پیوستگی هیرکانی و پارت و گاه جدایی آن‌ها و آمدوشد ساتراپ‌هایی که هر یک مدتی بر هیرکانیا حکمرانی می‌کردند، با تمام فراز و فرودهایش - آن‌طور که منابع اذعان دارند - به نام سلوکیان بود. اوضاع، دست کم تا روزگار قدرت‌یابی اشکانیان و سلطه اشک‌ها بر این منطقه، بدین منوال گذشت و هیرکانی و پارت تحت سلطه مستقیم و گاه غیرمستقیم میراث‌داران اسکندر بودند؛ به گونه‌ای که به عقیده ولسکی، «در زمان حمله ارشک به سرزمین باستانی هیرکانی، قسمت‌های مختلف این ساتراپی به‌طور ضمنی از سلوکی‌ها تبعیت می‌کردند.» (Wolski, 1974: 193).

ژوستین با دقت تصریح می‌کند که فتح هیرکانی به دست ارشک‌ها، پس از شکست و قتل آندراگوراس باکتریایی بوده است. بر این اساس، اگرچه ثبت تاریخی مشخص برای این پیروزی دشوار است، به نظر می‌رسد با توجه به گفته ولسکی، سال ۲۳۵ ق. م. احتمالاً به واقعیت نزدیک‌تر

است (Ibid). ژوستین با معرفی کردن اشک اول به منزله فاتح هیرکانی، در این باره می‌نویسد که اشک لشری عظیم ترتیب داد تا بتواند با سلوکوس و دیودوتوس، فرمانروای باختر، بجنگد، اما با مرگ دیودوتوس و جانشینی پسرش، اشک با او صلح و پیمان برقرار کرد و توانست در جنگی سلوکوس را شکست دهد. سپس با ایجاد یک مشکل جدید در غرب آسیا (انطاکیه)، سلوکوس با لشکریانش بازگشت و فرصت مناسبی برای اشک به وجود آمد تا حکومت پارتی را برقرار کند. بنابراین، وی ارتشی ایجاد و قلعه‌ها و شهرهای مستحکمی بنا کرد (Justin, 1853: 275). در این هنگام، سلوکوس دوم قبل از ترک پارت، با ارشک وارد مذاکره شد و براساس اختیارات و حقوق و اسالی، او را حکمران پارت و هیرکانی دانست. پس از عزیمت سلوکوس دوم، در این ناحیه فترتی روی داد و ارشک توانست مواضع خود را در شمال شرق تحکیم بخشد و به تقویت قشون و قصبات خویش پردازد.

به هر حال، نخستین شهریاران اشکانی، آگاه از موقعیت مهم استراتژیک و اقتصادی هیرکانیا، پس از تصرف پارت، مصمم به فتح هیرکانیا شدند و گویی ادامه حیات سیاسی دولت نوپای خویش را در دستیابی به این خطه و حفظ آن می‌دانستند.^۱ بدین ترتیب، نخستین سال‌های حکومت پارتیان به جنگ و تصرف هیرکانیا گذشت. پس از مرگ اشک، برادرش، اشک دوم (تیرداد)، پادشاه شد (Colledge, 1967: 26) و توانست در زمان آنتیوخوس سوم، تمامی ساتراپی‌های پارت و هیرکانیا و همچنین بخش‌هایی از کومیسنه و خوارنه را به کنترل و تصرف خود درآورد (Lerner, 1999: 45). درباره اهمیت هیرکانیا هنگام نخستین دوران شاهنشاهان اشکانی، بر اساس گزارش یوستینوس می‌توان گفت که این سرزمین، برخلاف پارت، بسیار حاصل خیز و پرجمعیت بوده (ولسکی، ۱۳۸۶: ۶۳) و در خلال دوره پارتی، در طول جاده مستقیم از بین‌النهرین به مرکز باستانی نسا قرار داشته است. همچنین هیرکانیای باستانی در طول خط‌سیر عمده شرق - غرب، در تقاطع جاده‌هایی قرار داشته که به استپ‌های دهستان باستانی منتهی می‌شده است (Vogelsang, 1988:)

۱. کاوش‌های انجام‌شده در هیرکانی نشان‌دهنده اهمیت این فتح برای قدرت ارشک است. ر. ک به: ولسکی، ۱۳۸۶: ۶۳ و Kiani, 1974: 147.

123). با توجه به این امر و آن‌طور که از منابع برمی‌آید، هیرکانی (وارکانادر زبان پارتی) هم‌مرز با پارت در جنوب، قطعاً یکی از اولین ولایاتی بوده است که پارت‌ها موفق شدند از سلوکی‌ها جدا کنند (Chaumont, 1973: 206).

هیرکانی در زمان فرهاد اول (۱۷۶-۱۷۱ ق. م.) منطقه نفوذی پارتیان شد و اگرچه استقلال پارتیان از سلوکیان در سال ۱۸۸ ق. م. به‌دست آمد (Lecomte, 2000: 299)، فرهاد اول بود که در شهرهای نسا، تامبراکس، سیرنیکس و رگا به‌نام خود سکه ضرب کرد (Gardner, 1877: 28). با تثبیت زمامداری اشکانیان و پس از غلبه بر تهدید سلوکیان در زمان آنتیوخوس سوم، کانون قدرت اشکانیان با به‌هم پیوستن قدرت آن‌ها در زمان مهرداد اول (۱۳۸-۱۷۱ ق. م.)، از نسا به یک مرکز اداری جدید و پایتخت شاهی هیرکانی تغییر یافت (Sherwin-White & Kuhrt, 1993: 82). مهرداد، به‌منزله بنیان‌گذار واقعی دولت اشکانیان، برای حفظ و گسترش قدرت و قلمرو خویش، شهر سورینکس را پایتخت اشکانیان قرار داد؛ جایی که در آن، اولین سکه‌های ضرب شده به‌دست مهرداد پس از طرد قیومیت سلوکی‌ها، یافت شده است (Chaumont, 1973: 209). وجود یک سند میخی نشان می‌دهد که مهرداد اول دقیقاً در هیرکانی (آرکانیا) اسکان موقتی کرده است. توجه اشکانیان به این ایالت که محل اتکای آنان برای پیشبرد حیات سیاسی و تقویت دولت آنان محسوب می‌شد، تا حدی بود که پس از گسترش قلمرو اشکانیان به غرب ایران، در دوران مهرداد اول و شهریاران پس از آن نیز اگرچه کانون قلمرو پادشاهی اشکانیان به‌طرف غرب، همدان و تیسفون، حرکت کرد، هیرکانیا هنوز نقش تاریخی‌اش را ادامه می‌داد و مکانی برای سکونت ولیعهد و همچنین پناهگاهی برای شاهزادگان مخالف سلطنت بود. مانند سال ۱۴۰ ق. م. که مهرداد اول به آنجا پناه برد و نیز سال ۱۳۹ ق. م. که دمتریوس دوم نیکاتور در حمله مجدد به ایران دستگیر و در این مکان (هیرکانیا)، یعنی ایالتی که همواره در مرکز توجه و زیرنظر پارتیان بود، سکنی داده شد (Bivar, 1991: 152). بنابراین، پس از مهرداد اول، شاهان اشکانی به‌علت دوام آوازه باستانی اکباتان و هیرکانیا، تابستان را در این دو ایالت می‌گذراندند (Strabo, 1954: 219). اما این ناحیه، همان‌گونه که در دوران پایانی هخامنشیان و در عصر سلوکی منطقه‌ای بحران‌زا و دردسرساز برای دولت‌های مذکور بود و باینکه اشکانیان با تصرف و پناه بدین به این خطه

توانستند در مقابل سلوکیان مقاومت کنند، برای این سروران جدید نیز بحران آفرید؛ زیرا هرچند شهریاران اشکانی در مقابل مدعیان قدرت، گاه بدین ناحیه می‌گریختند و با استفاده از نیروی نظامی این سرزمین دیگر باره به تخت و تاج از دست رفته می‌رسیدند، مدعیان سلطنت نیز گاه در پناه این ساتراپی، معارض قدرت ارشک شاهنشاه شدند و توانستند تا چندی مقاومت کنند و حتی بر تخت کیانی تکیه زنند. اتکا به هیرکانیا و موقعیت مهم این ایالت برای اشکانیان به گونه‌ای بود که با وجود تختگاه مهمی همچون تیسفون، اگر قرار بود قلمرو اشکانیان به دو نیم تقسیم و تختگاه دیگری برای این حکمرانان ایرانی در نظر گرفته شود، فقط هیرکانیا شایستگی این مقام و جایگاه را داشت. از این رو، هنگام درگیری و رقابت دو اشک برای تخت و تاج، یکی (گودرز در حدود ۴۰ ق. م.) فقط هیرکانیا و استان‌های شمالی را در فرمان خود داشت و دیگری (برادرش بردان) بخش بزرگ‌تر غربی را که مرکزش تیسفون بود (Colledge, 1967: 49).

درواقع، گودرز^۱ که با کمک گروهی از داهه‌ها و هیرکانی‌ها با برادرش جدال می‌کرد، پس از مصالحه و توافقی با بردان، از همه رقابت‌ها چشم پوشید و با سپردن قسمت عمده قلمرو به برادر، به هیرکانی بازگشت (Tacitus & Cornelius, 1952: 102). اما اندکی بعد، پیکار بین دو برادر در هیرکانیا و استان‌های داهه و آریان از نو آغاز شد که بردان در این پیکار به پیروزی رسید. اما سرانجام در سال ۴۶ ق. م.، بعد از چهار سال جنگ و درگیری، اردوان کشته شد و گودرز با اتکا به نیروی نظامی و موقعیت جغرافیایی هیرکانیا، نه تنها برکنار نشد، بلکه بر تخت شاهی تکیه زد (Pigulevskaja, 1963: 66) و توانست در هیرکانیا با صلابت اقوام کوچ‌نشین را تحت لوای خود درآورد (Kahrsted, 1950: 14).

این دودستگی بین شهریاران پارتی برای حکمرانی و نقشی که ایالت هیرکانی و ساکنان این سرزمین در این بین ایفا کردند، سرآغازی شد برای تقویت ادعایی که هیرکانیان از دیرباز برای خودمختاری داشتند و اینک تحقق این آرزو را با وجود نظام ملوک‌الطوایفی اشکانیان و موقعیتی که در جدال‌های مدعیان قدرت ایجاد شده بود، نزدیک می‌دیدند. از این رو، در زمان بلاش اول،

۱. گودرز دوم، به عقیده برخی، احتمالاً عموی اردوان دوم بود و به منزله یک اشغال‌گر شناخته می‌شد. به نظر می‌رسد که او از ۴۳ سالگی کنترل شرق ایران را به دست گرفت و حاکم هیرکانی شد (Choisnal: 121).

امتناع این پادشاه پارتی از به رسمیت شناختن به‌حق هیرکانیا به منزله ایالتی نیمه‌مستقل (مانند آتروپاتن و ارمنستان) منجر به مخالفت ساکنان محلی آن با پادشاه پارتی شد (Fry, 1984: 240).
توان و قابلیت‌هایی که هیرکانیان در مقابل دولت‌مردان اشکانی در خود می‌دیدند پافشاری آن‌ها برای استقلال و یا بهره‌مندی از برخی امتیازات را تا آن حد زیاد کرد که به‌نوشته تاسیتوس، سفیرانی را به روم فرستادند و با رومیان علیه پارتیان عقد اتحاد بستند. در این باره گزارش شده است که هنگام بازگشت نمایندگان هیرکانیا به سرزمین خود، کوربولو^۱ که می‌دانست در موقع عبور آن‌ها از سرزمین پارتی، حتماً توسط سربازان دشمن (اشکانی) دستگیر خواهند شد، محافظانی همراهشان فرستاد تا آن‌ها را با دور کردن از قلمرو پارتیان، به سواحل دریایی برساند (Tacitus, 1956: 149). محافظان رومی تا سواحل دریایی که منابع رومی از آن با عنوان «خلیج فارس» نام می‌برند، از آن‌ها حفاظت کردند و هیرکانی‌ها با دور شدن از قلمرو اشکانیان، به سرزمین خود بازگشتند (Hammond, 1934: 91). در واقع، هیرکانی‌ها در این زمان در راستای پیشبرد مطالبات خویش، قدرتی شناخته‌شده بودند و حتی قادر به عقد دوستی و یا معاهداتی با قدرت‌های شرق و غرب شدند؛ به‌طوری‌که با توسل به پیمانی که با پادشاه کوشان‌ها در شمال شرقی ایران شهر داشتند،^۲ توانستند سفرای خود را هنگام بازگشت از نزد رومیان، از طریق خلیج هند از قلمرو کوشان‌ها عبور دهند و به سرزمین خود بازگردانند (Bivar, 1991: 159).

قیام استقلال‌طلبانه هیرکانیان در سال‌های ۵۸ تا ۶۱ م. تداوم داشته است؛ طوری‌که در سال ۵۸ م. که بلاش در حال پایداری در مقابل شورشیان هیرکانی بود، کوربولو در یک لشکرکشی زیرکانه، توانست پایتخت ارمنستان را تسخیر کند (Hammond, 1934: 89). در این باره تاسیتوس اشاره می‌کند که بلاش با آگاهی از تهدید رومیان، اختلاف خود با هیرکانیان را به یکباره کنار

1. Corbulo

۲. کاترین ترینکنوس با استناد به داده‌های باستان‌شناسانه، معتقد است با ارتقای قدرت کوشان‌ها - که شهرهای استحکاماتی آن‌ها طی کاوش‌های باستان‌شناسانه در توپراق‌قلعه (Toprakkala)، ایازقلعه (Ayazkala) و آنقاکله (Angkakala) به‌دست آمد - کنترل اداری پارتیان در آسیای مرکزی کاهش یافت. از آن پس، مرو شرقی‌ترین پایگاه مرزی پارتیان و، در واقع، غربی‌ترین مرز کوشانیان به‌شمار می‌آمد (Trinkaus, 1981: 248).

گذاشت و نیروهای خود را به جنگ علیه رومیان فراخواند (Tacitus, 1956: 221). با این حال، بیان اینکه سردسته این شورش یک ساتراپ بوده یا گروهی از بزرگان، دشوار است (ولسکی، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

باری، از نیمه دوم سده نخست میلادی، هیرکانیا به منظور استقلال و جداسازی از اشکانیان به تکاپو برخاست. از این تاریخ می‌توان به اخبار بسیاری از مورخان درباره این استقلال‌طلبی دست یافت. ژوسفوس^۱ در این باره می‌نویسد:

بلاش برای دفاع از سرزمین پارتی، به سرعت در مقابل حملات سکاها و داهه‌ها اقدام کرد. او در خلال فرمانرایی خود نه تنها برای مقابله با وردان دوم (۵۵-۵۸ م.) برای مدتی او را از پادشاهی برکنار کرد، بلکه همچنین مدتی درگیر جنگ با رومیان بود. او به همین منظور از ادعای خود بر سرزمین‌های شرق ایران در سال ۶۲ م. صرف‌نظر کرد (Koch, 1990: 54-55).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، گرفتاری اشکانیان در جبهه غرب با رومیان و همچنین وجود مدعیان داخلی از عوامل مهمی بود که دستیابی هیرکانیان به هدف خویش را آسان‌تر، رویارویی دشمنان اشکانیان را با آن‌ها کم‌هزینه‌تر و پرداختن به مسئله شرق، به‌ویژه هیرکانی، را برای شه‌یاران پارتی دشوار کرده بود؛ تا حدی که تاسیتوس به‌صراحت یکی از دلایل موفقیت کوربولو در سال ۵۸ م. را درگیری پارتیان در سرکوبی شورش هیرکانی دانسته است. او تأکید کرده که هیرکانیا ابزار دیپلماتیک مناسب جنگی بود که به‌راه انداخته‌بودند (Gilmartin, 1973: 602).

براساس گزارش ژوزفوس - که در بحث فوق به آن اشاره شد - برخی پژوهشگران بر این باورند که هیرکانیا در زمان بلاش اول توانست به استقلال دست یابد و پس از آن، به‌منزله ایالتی خودمختار در عرصه کشاکش اشکانیان و دشمنان خارجی نقش آفرینی کرد. در این راستا، به‌عقیده شور^۲، تفاهم بین هیرکانی و روم سرآغازی برای ازدست رفتن قدرت بلاش اول در ارمنستان به‌دست رومی‌ها بوده است. بر این اساس، کنش‌های مبتنی بر همکاری بین این دو شریک (روم و هیرکانیا)، عاقبت بلاش اول را به پذیرفتن استقلال هیرکانیا وادار ساخت. شور، دلیل دیگر

1. Josephus

2. Schur

درخصوص اثبات نظریه وجود دولت مستقل هیرکانیا را ارتباط این ایالت با آنتونیوس پیوس^۱ می‌داند؛ یعنی زمانی که مسئله به قدرت رسیدن نمایندگی جدید هیرکانی در رم زیر سیطره حکومت او مطرح بوده است (Dobrowa, 1984: 142).

برخی منابع نیز نشان می‌دهند که از سال ۵۸ به بعد، کومیسنه شرقی‌ترین ساتراپ دولت اشکانی، و مشرق ایران در این دوران تحت حاکمیت سلاطین تخاری درحال رونق و شکفتگی بوده است که منابع هندی نام سلسله آن‌ها را تورووشکا^۲ نامیده‌اند (Gutschmid, 1973: 361).
 صرف نظر از تأیید استقلال هیرکانی در این زمان، آن گونه که از منابع برمی‌آید، با ضعف دولت مرکزی اشکانی، هیرکانی که از اواسط قرن اول میلادی مدعی استقلال شده بود، با آلان‌ها قرارداد اتحاد بست. در توضیح این مطلب آمده است که در حدود ۷۲ م.، بیابان‌گردان آلانی به شمال شرقی پارت تاختند، با تشویق فرمانروای هیرکانی از قلمرو او گذشتند و به شمال ایران وارد شدند. در ماد، قلمرو پاکور را که فرمانروای آنجا بود به دست آوردند و در ارمنستان، قدرت تیرداد را درهم شکستند (Colledge, 1967: 52). بلاش اول پارتی برای مقابله با آلان‌ها به دولت روم پیشنهاد اتحاد داد، اما رومیان از قبول این اتحاد چشم‌پوشی کردند (Hollis, 1994: 209). سرانجام، بخت و اقبال به سراغ پارتیان آمد و آلانیان، خود با غنایم بسیار از راه مشرق بازگشتند (Colledge, 1967: 52).

بعد از این جنگ، به دلیل ناکافی بودن منابع و مکان یافته‌ها، درخصوص اینکه هیرکانیا به صورت حکومت جداگانه‌ای همچنان پابرجا بود یا به دست امپراتوری بزرگ همجوار، کوشان، ازین رفت، نمی‌توان اظهار نظر کرد (شییمان، ۱۳۸۴: ۶۲). با این همه، برخی منابع اشاراتی به این موضوع دارند که اشکانیان در هیرکانیا با کوشان‌ها جدال داشته‌اند؛ کوشان‌هایی که درحال توسعه قدرت بوده‌اند و در پیشروی خویش در غرب دست کم تا مرو پیش رفته بودند (یارشاطر، ۱۳۷۳: ۱۸۱). بنابراین، هرچند مطالعات جدید برپایه منابع تازه و به خصوص اسناد باستان‌شناسانه و نیز تحلیل مکان‌نگاری نشانگر این هستند که بلاش در این جبهه برای حفظ تمامیت ارضی خود پیروز

1. Antonin Pieux
 2. Turuschka

شده بود (ولسکی، ۱۳۸۶: ۱۸۶) و این امر حاکی از پیوستگی هیرکانی به دولت اشکانی در این دوران است، بدان معنی نیست که تا پایان روزگار بلاش، هیرکانیا نتوانسته است استقلال خود را از پارتیان به صورت مقطعی تجربه کند؛ زیرا تقریباً تمامی منابع نشانگر این جداسری و جدال شاه اشکانی با این ایالت است. بر این اساس، نباید به دلیل نبود ضرابخانه مستقل هیرکانی، همچون برخی پژوهشگران مطلقاً چنین بیندیشیم که هیرکانی نتوانسته است حتی استقلال مقطعی پیدا کند (Dobrowa, 1984: 146). با توجه به جدالها و برخوردهای هیرکانیان در نبرد با اشکانیان و نیز ورود کوشانها به این قلمرو و زدوخورد با این همسایگان شرقی - که مطمئناً همچون اشکانیان استقلال و تمامیت ارضی هیرکانیها را تهدید می کردند - مجالی نداشته‌اند تا درصدد ایجاد ضرابخانه و یا ضرب سکه برآیند و احتمالاً همان سکه‌های پیشین در این دوران نیز در هیرکانی رواج داشته است.

علاوه بر این، در واپسین ایام حکمرانی بلاش اول (۷۵ تا ۸۰ م.) یک بار دیگر امپراتوری اشکانی به سرگشتگی دیرینه‌اش کشانده شد و حتی شاهزاده‌ای در آرزوی تاج و تخت در مقابل آن قرار گرفت، به گونه‌ای که توانست سکه‌های خود را از بین‌النهرین تا بلاشگرد (ولوغزیا) ضرب کند (ورستاندیک، ۱۳۸۶: ۳۶۳). می‌توان هیرکانی را در این روزگار دوباره به‌پاخاسته و موفق در دستیابی به خواسته خویشتان دانست؛ زیرا در دوران سلطنت بلاش دوم (۱۰۵ - ۱۴۷ م.) و به‌ویژه بلاش سوم (۱۴۸ - ۱۹۲ م.) - به‌استناد اینکه دوران سلطنت آنها بسیار طولانی بود و حتی یک مدعی سلطنت پیدا نشد - یک دوره ثبوت و پایداری به وجود آمد و نیز در این دوران از هیرکانی اخباری به گوش نمی‌رسیده است و نمی‌توان درباره وضعیت هیرکانیا سخنی گفت. اما حوادث آتی و اخبار منتشرشده درباره این ایالت حاکی از آن است که هیرکانی همچنان در ادعای دیرین خویش پای فشرده و همان روال گذشته را در ارتباط با دشمنان پارت، برای دستیابی به استقلال کامل می‌پیموده است. بدین نحو که در زمان بلاش سوم، هیرکانیها و باخترها به‌منظور مذاکره علیه پارت، سفیرانی به دربار جولوس نپوس فرستادند و با این ابزارها، به عقیده دیاکونوف، هیرکانیا در این زمان استقلال کامل داشته است (Дьяконов 1961: 228).

پلوتارک نیز به حضور سفیران هیرکانی در دربار جولوس نیوس اشاره می‌کند که به‌منظور مذاکره علیه پارتیان، به دربار روم وارد شدند و جولوس نیوس از حضور آنها برای عبور از طول دریای کاسپین و کوه‌های قفقاز برای حمله به پارتیان بهره برد (Plutarch, 1841: 362). کاوش‌های باستان‌شناسان حاکی از آن است که از زمان بلاش سوم (۴۷-۱۰۵ م.) سکه‌هایی در مرو ضرب شده (Koch, 1990: 55) و نیز هیچ سکه‌ای به نام ساتراپ مستقل هیرکانی پیدا نشده است و این نکته به‌اذعان برخی نمی‌تواند نشانگر استقلال هیرکانی از دولت مرکزی (پارتیان) باشد (Colledge, 1967: 167). اما براساس شواهد و قراین تاریخی، این شاه اشکانی به‌دلیل تصرف ارمنستان به‌دست تیگران، سرانجام ناگزیر شد قرارداد صلحی با هیرکانیا منعقد سازد و استقلال آنها را به رسمیت بشناسد (Gutschmid, 1973: 131). بنابراین، نباید به‌دلیل نبود ضربخانه و یا ضرب نشدن سکه ازسوی هیرکانیان، قدرتی را که چند سده اشکانیان را آشفته‌خاطر کرد و موجب شد سفرایی به غرب بفرستند، نادیده گرفت و به کامیابی آنها در دستیابی به استقلال-لااقل به‌صورت مقطعی و نه خودمختاری کامل در سده‌های واپسین اشکانی- با تردید نگریست؛ زیرا در همین روزگار ایالاتی همچون پارس به‌طور متوالی به ضرب سکه می‌پرداخته‌اند، اما مشخص نیست که واقعاً استقلال داشته‌اند و هم‌پیمان پارتیان بوده‌اند یا نه.

به هر حال، هیرکانی از ایالاتی بود که احتمالاً در دوران بلاش و یا دست‌کم در دوران پایانی این شاه اشکانی، به استقلالی فراتر از خودمختاری‌های برخی ایالات اشکانی (همچون آدیابن، پارس، اسروئن و الیمائی) رسید. هر چند به‌دلیل حساسیت شاهنشاهان اشکانی به این ناحیه، نتوانستند در رسیدن به این خواسته همچون ایالات مذکور راه سهل‌تری پیمایند، در این مسیر تکاپوهای سرسختانه‌ای کردند و به کامیابی‌هایی نیز دست یافتند. در زمان بلاش چهارم، که سکه‌های ضرب‌شده او در سال ۱۴۷-۱۴۸ به‌دست آمده است، امکان خطر از طرف رومیان برای دولت پارت اندک بود؛ زیرا امپراتوری روم، با وجود سفیرانی از استان‌های به‌ظاهر مستقل هیرکانی و باختر، ضرورتی برای دخالت در امور ایران نمی‌دید (Colledge, 1967: 167).

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، اشکانیان در شرق با قدرتی همچون کوشان‌ها نیز روبه‌رو بودند که تا مرو پیش آمده و هیرکانی‌ها گاه با آنان برای عقد اتحاد کوشیده بودند. در واقع، یکی از

دلایل این پیشروی، جداسری هیرکانیان از دولت اشکانی و پشتیبانی آن‌ها از پیشروی کوشانیان بوده است. همچنین جنگ‌های ویرانگرانه و مشکلات دائمی پارتیان با روم، موجب کاهش توجه آن‌ها به شرق و، در نتیجه، ظهور و رشد امپراتوری قدرتمند کوشان‌ها در شرق شد (Koshelenko & Pilipko, 1994: 136). این واقعه نه تنها بر مشکلات اشکانیان در برخورد با هیرکانیان افزود، بلکه قدرتی بزرگ‌تر و خطرناک‌تر را پیش‌روی آن‌ها نهاد؛ تا آنجا که به عقیده کاهرسند، «هیرکانی از قرن دوم میلادی پادشاهی مستقلی شد و یا در فرصتی دیگر تحت حاکمیت کوشانی‌ها درآمد.» (Kahrstedt, 1950: 87).

بنابراین، در مقابل کسانی که از استقلال نداشتن هیرکانی از دولت پارت، حتی به صورت مقطعی، حمایت می‌کنند، برخی پژوهشگران معتقدند که امپراتور کوشان‌ها، کوجولاکدیس^۱، در لشکرکشی خود به سمت غرب در این دوره، بدون شک خود را در برابر پارت‌ها یافته است و سکه‌های او مشخص می‌کنند که ظاهراً او منطقه مرو را به تصرف خود درآورده و از آن پس، هیرکانی مرز مشترک بین پادشاهی پارت و پادشاهی کوشان شده بوده است. بنابراین، با الحاق مرو به امپراتوری کوشان و ارتباط احتمالی آن با هیرکانی، کوجولاکدیس احتمالاً تمام مناطق قابل کشتیرانی اوخوس^۲ را، که در ورودی دریای کاسپین جای گرفته بود، کنترل می‌کرده است (Choisnal: 137).

با این همه، نمی‌توان از این شواهد اندک به این نتیجه رسید که هیرکانی، که توانسته بود مدت‌ها برای اشکانیان مشکل‌آفرین باشد، به سادگی تحت سلطه نوریسیدگان شرقی قرار گرفته بوده است؛ زیرا از سویی، هیچ سکه کوشانی از کاوش‌های گرگان به دست نیامده و از سوی دیگر، هیچ مدرکی که نشان دهد نسا، پایتخت قدیمی پارتیان در شمال شرق، در سرزمین کوشان واقع بوده، وجود ندارد و حتی نواحی غربی آن تفاوت بیشتری با سرزمین امپراتوری کوشانی داشته است (Frye, 1984: 283- 284).

1. Kujulakadphises
2. Oxus

در یک جمع‌بندی و درمقابل فرضیات مطرح‌شده درباره استقلال داشتن یا نداشتن هیرکانیا از دولت اشکانی، باید متذکر شد که حتی با وجود پذیرش و به رسمیت شناخته شدن استقلال هیرکانیا در مواقعی همچون روزگار بلاش اول، نباید تصور کرد که استقلال این خطه قطعی بوده است؛ بلکه شواهد دقیقاً حاکی از این است که اشکانیان تا پایان امپراتوری‌شان این ناحیه را دست‌کم به‌طور دائمی از دست نداده‌اند. هرگاه شه‌ریاران اشکانی از پیمان‌شکنان و مدعیان سلطنت می‌رنجیدند، به هیرکانی پناه می‌بردند. علاوه بر این، با وجود دشمنی هیرکانی با دولت اشکانی، نباید ساکنان هیرکانی یا به عبارت صحیح‌تر، سردمداران قدرت در این ایالت را از تباری مستقل از پارتیان برشمرد، بلکه باید هیرکانیان مستقل از دولت مرکزی را از طوایف پارتی محسوب کرد؛ زیرا هیرکانیا در دوره اشکانی امیرنشین موروثی خاندان گیو بود (Lecomte, 2007: 299). این موضوع از آنجا پیداست که با قدرت‌یابی اردشیر بابکان (۲۲۰ م.) و سیطره وی بر ایالات اشکانی، مدعیان قدرت در هیرکانی نیز درمقابل کسانی که دشمن پارتیان و به دنبال نابودی آن‌ها بودند احساس خطر می‌کردند. این بار نیز اشکانیان، همچون سده‌های نخستین دولت خویش، هیرکانیا را پناهگاه خویش دیدند و با توسل به ساکنان این منطقه، آرزومند کامیابی درمقابل مدعی تاج‌وتخت شدند. در این روزگار، پارت و هیرکانیا تا مدت‌ها علیه پادشاه جدید پارسی مقاومت کردند؛ زیرا در اواخر دوره اشکانی در سال ۲۲۷-۲۲۸ م.، یک میهن‌پرست پارتی به نام ارتاوادس درهم‌هایی در هیرکانی و در گوشه‌ای فتح‌نشده در شرق ضرب کرد (Gardner, 1877: 17).

گرچه مورخی همچون طبری، زمانی که از فتح سرزمین هیرکانی به دست اردشیر سخن می‌گوید، اشاره‌ای نمی‌کند که این سرزمین‌ها متعلق به پارتی‌ها بوده است یا نه (Gustschmid, 1973: 361)، سرانجام با قدرت‌گیری ساسانیان، بنیان‌گذار این سلسله طی سه جنگ و با کشتن ارتابانوس، توانست بر پارتیان غلبه کند. او در سال ۲۷۷ م.، قبل از حمله به ارمنستان، بخش کم‌ویش بزرگی از پارتوا را با زور و تهدید تصرف کرد (Dio, 1955: 483).

نتیجه گیری

امپراتوری اشکانیان (۲۵۰ ق. م. - ۲۲۴ م.) که امپراتوری پارت‌ها نیز شناخته می‌شود، یکی از قدرت‌های سیاسی و فرهنگی ایرانی در ایران‌زمین بود که به نام مؤسس آن بنیان گذاشته شد. این دولت با ساختاری ملوک‌الطوایفی و حکومتی فدرالی، از چند ایالت تشکیل می‌شد که برخی از آنان نیمه‌مستقل، برخی هم‌پیمان این دولت و برخی نیز زیر سلطه مستقیم شهریان اشکانی بودند. اما در این میان، برخی ایالات همواره در صدد دستیابی به خودمختاری داخلی و گاه فراتر از آن، استقلال از دولت اشکانی بودند. ایالت هیرکانی به‌منزله ساتراپ نیرومندی که از لحاظ موقعیت استراتژیک و ویژگی مهم اقتصادی، موقعیت برجسته‌ای داشت، از اواخر دوران هخامنشی خواستار برخی امتیازات بود و از این رو، گاهی با دولت‌های حاکم در ستیز بود. با این همه، این تکاپو و ستیزه‌جویی برای برخورداری از خودمختاری و یا استقلال کامل از دولت مرکزی هنگامی به‌منزله یک ایدئولوژی در ذهن مدعیان این ایالت مطرح و به مشکل و بحرانی برای دولت اشکانی تبدیل شد که با اهمیت دادن اشکانیان به این ایالت و اتکا به این مرکز، توانستند در مقابل دشمنان خارجی (همچون سلوکیان) و مدعیان داخلی بایستند. به دنبال آن، توقع هیرکانیان برای دستیابی به استقلال دوچندان شد و با نقش مهم این خطه در جدال‌های صاحبان قدرت و نیز توجهی که مدعیان قدرت به این مرکز می‌کردند و به همین سبب، در آنجا ساکن شدند، هیرکانیا، به‌منزله ایالتی مهم و جایگاه یکی از طوایف مهم اشکانی، این قابلیت را در خود دید که در مقابل حکومت مرکزی بایستد. با وجود تلاش‌های شهریان اشکانی، هیرکانی نه تنها به‌طور کامل به سلطه دولت مرکزی تن نداد، بلکه همچون قدرتی مهم و شناخته‌شده دست اتحاد به سوی دولت‌ها و قدرت‌های شرق و غرب دراز کرد.

بنابراین، هرچند کاوش‌های باستان‌شناسانه به دلیل نیافتن ضرابخانه‌های هیرکانی و به تبع آن، سکه‌هایی با ضرب هیرکانیان مستقل، به‌طور قطعی نمایانگر استقلال هیرکانی از دولت اشکانیان از نیمه دوم سده نخست میلادی نیست، اما اکثر شواهد و قراین تاریخی نشان می‌دهند که این ایالت دست کم از دوران پایانی سلطنت بلاش اول (اشک بیست و دوم) (۵۱-۷۷ یا ۷۸ م.)، گه‌گاه به‌منزله قدرتی مستقل، حتی از طرف قدرت مرکزی، مطرح شده و توانسته است حداقل به صورت مقطعی

از دولت اشکانی استقلال یابد. هیرکانی گرچه هیچ‌گاه به‌طور مستقیم به دیگر ایالات و ساتراپی‌های اشکانی تجاوز نکرد و درصدد بسط سرزمین و قدرت برنیامد، با عقد قراردادهای و پیمان‌هایی با دشمنان اشکانیان از سده نخست میلادی، مرکزی بحران‌ساز برای پارتیان باقی ماند. گویا این بحران‌سازی‌ها یکی از دلایل ضعف اشکانیان در برخورد با دشمنان خارجی و داخلی، برخی از مشکلات مهم آن‌ها درخصوص خیزش مدعیان تاج و تخت و برخورد با آن‌ها و همچنین جسارت دولت روم برای برخورد با اشکانیان بوده است.

منابع

- شمیمان، کلاوس (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ پارتیان*. ترجمه هوشنگ صادقی. تهران: فرزانه روز.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۰). *پارت‌ها یا پهلویان قدیم*. تهران: دانش‌سرای عالی.
- ورستندیک، آندره (۱۳۸۶). *تاریخ امپراتوری اشکانیان*. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: جامی.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۶). *شاهنشاهی اشکانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: ققنوس.
- یارشاطر، احسان (گردآورنده) (۱۳۷۳). *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی* (جلد سوم، قسمت اول). پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- Altheim, F. & Stiehl, R. (1970). *Geschichte Mittelasiens im Altertum*. Berlin: Walter de Gruyter & Co.
- Appian (1955). *Appian Roman History*. Vol. II. Trans. Hoarce White. London: Cambridge Massachusetts & Harvard University Press.
- Arrian (1954). *Anabasis Alexanri*. Vol. I- IV. Trans. E. Iliff Robson, Goberyas, Gdtas & willian Heinemann LTD. London: Cambridge Massachusetts & Harvard University Press.
- Barnes, L. (2007). *Classical World, Mapping History*. Singapore: Eagle.
- Bivar, A. D. H. (1991). "Gorgan – pre – Islamic history". *Encyclopedia Iranica*. Vol. V. Pp: 148- 153.

- _____ (1993). "The Political History of Iran under the Arsacids". *The Cambridge History of Iran*. Vol. III. Ed. Ehsan Yarshater. London: Cambridge University Press.
- Brodersen, K. (2000). *Zwischen West und Ost Studien zur Geschichte des Seleukidenreichs*. Germany: Kovac
- Chaumont, M. L. (1973). "Etudes d' Histoire Parthe II Capitals et Residences des Premiers Arsacides (III- I S. AV. J.- C.)". *syria*. n. 50. Pp: 197- 222. Paris: Français du Proche- Orient.
- Choissal, E. (n. d.). *Les Parthes et la Route de la Soie*. Paris: Institut Francaie d' Etudes sur l' Asie Central.
- Colledge, M. (1967). *The Parthians*. London: Thames & Hudson.
- Dabrow, E. (1984). "Volgese Ier et L'hyrcanie". *Iranica Antiquae*. Vol. XIX. Londen.
- Debeviöse, N. C. (1968). *A Political History of Parthia*. New York: Greenwood.
- Dio. (1955). *Dio's Roman History*. vol. IX. Trans. Earnest Cary. William Heinemann Ltd. London: Cambridge Massachusetts & Harvard University Press.
- Diodorus of Sicily. (1963). *Book XVI & XVII*. Vol. VIII. Trans. C. B. Welles. Willian Heinemann LTD. London: Cambridge Massachusetts & Harvard University Press.
- Edson, Ch. (1958). "Imperium Macedonicum: The Seleucid Empire and the Literary Evidence". *Classical Philology*. Vol. 53. No. 3.
- Frye, R. N. (1984). *The History of Ancient Iran*. München: C. H. Beck'sche Verlagsbuchhandlung.
- Gardner, P. (1877). *The Parthian Coinage*. n. 57 & 59. London: Ludgate hill.
- Gilmartin, K. (1973). "Corbulo's Campaigns in the East: An Analysis of Tacitus' Account". *Historia: Zeitschrift für Alte Geschichte*. Bd. 22. H. 4. Franz Steiner Verlag.

- Gutschmid, A. V. (1973). *Geschichte Irans und Seiner Nachbarlander von Alexander dem Groben Bis Zum Untergang der Arsaciden*, Akademische Druck-u. Verlagsanstalt. Austria: Graz.
- Hammond, M. (1943). "Corbulo and Nero's Eastern Policy". *Harvard Studies in Classical Philology*. Vol. 45.
- Hollis, A. S. (1994). *Staius' Young Parthian King, Greece & Rome*. Second Series. Vol. 41. No. 2.
- Kahrsted, U. (1950). *Artabanos III. und Seine Erben*. Göttingen: Bernae Aedibus A. Francke.
- Khlopin, I. (1977). "Die Reiseroute Isidors von Charax und die Oberen Satrapien Parthiens". *Iranica Antiqua*. Vol. XII. Pp: 117- 165.
- Koch, H. (1990). *A Hoard of Coins from Eastern Parthia*. New Yorke: The Numismatic American Society & California: The J. Paul Getty Museum.
- Koshelenko, G. A. & V. N. Pilipko (1994). *Parthia, History of Civilizations of Central Asia*. Vol. II. Ed. Janos Harmatta. Paris: Unesco.
- Lecomte, O. (2000). "Vehrkânâ and Dehistan: late Farming- Communities of South- West Turkmenistan from the Iron Age to the Islamic Period". *Parthica*. Vol. I. Pp: 135- 170.
- Lerner, J. D. (1999). *The Impact of Seleucid Decline on the Eastern Iranian Plateau*. Franz Steiner Verlag Stuttgart.
- Pigulevskaja, N. (1963). *Les Villes de l'état Iranien aux Epoques Parthe et Sassanide*. Preface de Claude Cahen. Paris: Mouton & Cola Haye.
- Plutarch. (1841). *Plutarch's lives*. Vol. III. Trans. John Langhorne & Willian Langhorne. New York: Harper & brothers.
- Robinson, C. A. (1945). "Alexander the Great and Parmenio". *American Journal of Archaeology*. Vol. 49. No. 4. Pp. 422- 424.
- Rüegg, A. (1906). "Beiträge zur Erforschung der Quellenverhältnisse in der Alexandergeschichte des Curtius". *Dissertation zur Erlangung der Philosophischen Doktorwürde*. Universität Basel.

- Seibert, J. (1985). *Die Eroberung des Perserreiches durch Alexander D. Gr. Auf Kartographischer Grundlage*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.
- Sherwin White, S. & A. Kuhrt. (1993). *From Samarkhand to Sardis a New Approach to the Seleucid Empire*. London: Duckworth.
- Strabo. (1954). *The Geography of Strabo*. Vol. V & VII. Trans. Horace Leonard Jones & Willian Heinemann. London: Cambridge Mussachusetts, Harvard University Press.
- Tacitus, P. Cornelius. (1952). "The Annals and the Histories". *Encyclopedia Britannica*. Chicago: William Benton.
- _____ (1956). *The Annals of Tacitus*. Vol. XIII- XVI. Trans. John Jackson & Willian Heinemann. London: Cambridge Mussachusetts, Harvard University Press.
- Thomas, F. W. (1906). "Sakastana". *Journal of the Royal Asiatic Society*. Pp: 460- 464.
- Vogelsang, W. J. (1992). "The Rise and Organization of the Achaemenid Empire the Eastern Iranian Evidence". *Studies in the History of the Ancient Near East*. Vol. III. Ed. M. H. Weippert & E. J. Brill.
- Watson, J. S. & C. Garden (1853). *Justin, Cornelius Nepos, Eutropius*. London.
- Wolski, J. (1974). "Arsace I Fondateur de l'ètat Parthe". *Acta Iranica*. Vol. III. Leiden.
- дьяконов, м. М. (1961). "очЕрк истории дрЕвнЕго ирАНА". Москва: издАТЕльство восточной литЕрАтуры I .